

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال یازدهم، تابستان ۱۳۹۸، شماره مسلسل ۴۰

پاسخ به شبهه «فیصل نور» در تعارض گفتار امام مجتبی علیه السلام با نصوص امامت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۲/۲۱

سعید رسالتی *

عزالدین رضا نژاد **

نصوص دال بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام به حدی در منابع شیعه فراوانی دارد که به آسانی می‌توان بر آن ادعای تواتر کرد. برخی از این نصوص در منابع اهل سنت نیز یافت می‌شود. «فیصل نور» از نویسندگان معاصر وهابی، منکر تمامی نصوص امامت شده و به زعم خود در کتاب الامامة و النص این مسئله را از منابع شیعه به اثبات رسانده است. او در بخشی از این کتاب که به امام حسن مجتبی علیه السلام اختصاص یافته است، جریان صلح آن حضرت را با معاویه و همچنین سخنانی را که از آن حضرت در این زمینه نقل شده است، دلیل شایستگی معاویه در مسئله حکومت دانسته، آن را در تعارض با نصوص امامت می‌داند و پس از انکار امامت حضرت مجتبی علیه السلام، به این نتیجه می‌رسد که هیچ نصی درباره امامت امامان اثنی عشری وجود ندارد.

این مقاله با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی، درصدد نقد این دیدگاه

* دانشجوی دکتری دانشگاه معارف، رشته مدرسی معارف، گرایش مبانی نظری اسلام.

** دانشیار گروه کلام اسلامی جامعه المصطفی صلوات الله علیه.

برآمده، با تحلیل روایات مورد استناد فیصل نور و نیز اثبات وجود نصوص امامت در سخنان امام مجتبی علیه السلام اثبات می‌کند که صلح آن حضرت با معاویه، به دلایلی همچون عدم همراهی یاران آن حضرت و اموری دیگر بوده است و بدین وسیله، توهم تعارض آن با سخنان آن حضرت در نصوص امامت دفع خواهد شد.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، فیصل نور، نصوص امامت، تعارض، عوامل

صلح، معاویه.

مقدمه

یکی از مباحثی که حجم وسیعی از آثار متکلمان اسلامی و به ویژه متکلمان شیعه را به خود اختصاص داده است، مسئله «امامت» است و در این میان، موضوع «نص» از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسائل امامت به شمار می‌آید. «نص» به معنای اظهار و آشکار کردن است که هرگاه وصف کلام، همچون قرآن و حدیث قرار گیرد، بدان معناست که جز احتمال یک معنا در آن نرود (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۳۶۹). در علم کلام، بحث نص بیشتر در خصوص مسئله امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح است (شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۶۵؛ حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۸۲). شیعه بر اساس احادیث متواتر و مستفیضی که در منابع حدیثی فریقین گرد آمده است، به امامت دوازده جانشین از اهل بیت پیامبر اعتقاد پیدا کرده، بر این باور است که تنها راه سعادت انسان، در پذیرش و پیروی از این مسیر محقق می‌شود.

فیصل نور^۱ نویسنده معاصر وهابی، در کتاب *الامامة والنص*^۲ منکر نصوص امامت شده است؛ یعنی از نظر وی، تمامی روایاتی را که در آن، تعداد و نام امامان شیعه بیان شده است و در منابع شیعه فراوان نیز یافت می‌شود، بی‌اساس و غیرقابل قبول است. به باور وی، امام مجتبی علیه السلام در سخنان خود، معاویه را شایسته حکومت دانسته و صلح آن حضرت با معاویه به همین دلیل بوده است. افزون بر آن، امام مجتبی علیه السلام برای اثبات امامت خود، به نصوص امامت استدلال نکرده است که این امور با نصوص امامت در تعارض بوده، بر فقدان نصوص امامت و کذب مدعای شیعه مبنی بر امامت امام مجتبی علیه السلام دلالت دارد. از این رو،

۱. گرچه وی در در فضای مجازی بسیار فعال است، از تمام آثاری که به نام فیصل نور ثبت گردیده، تنها می‌توان یک نام از او یافت و هیچ اطلاعات دیگری از وی وجود ندارد. در وبگاه «www.fnoor.com» (موقع فیصل نور) آثار فراوانی بر ضد تشیع و انقلاب اسلامی و مقاومت وجود دارد. از پژوهش‌های بسیار وسیع روایی و تاریخی در منابع شیعی در کتاب *الامامة والنص* و همچنین آثار دیگر وی، می‌توان حدس قوی زد که این نام، مستعار بوده، خلق چنین آثار پر حجم با انبوهی از اطلاعات، از عهده یک محقق بیرون است و در حقیقت، چندین محقق و با صرف زمان بسیار، در نگارش این کتاب و دیگر آثار این چنینی نقش داشته‌اند.

۲. این کتاب که با هدف مبارزه با مسئله «امامت» مطابق آنچه امامیه به آن معتقدند، نگاشته شده، چهار باب دارد: باب اول: درباره اعتقاد شیعه راجع به امامت و جایگاه آن و سپس نصوصی که بر این عقیده دلالت دارند و نقد این اعتقاد. باب دوم: توضیح عقیده امامت در قرآن و بیان اینکه در قرآن هیچ‌گونه دلیلی بر این عقیده وجود ندارد و نقد دیدگاه شیعه در این باره. باب سوم: روایاتی که شیعه برای اثبات امامت علی علیه السلام به آنها استدلال می‌کنند و نقد آن. باب چهارم: درباره صحابه و بیان فضایل و جایگاه صحابه در قرآن و سنت و اقوال ائمه شیعه و موضع‌گیری شیعه در برابر این دلایل. روش فیصل نور در این کتاب آن است که صرفاً با تکیه بر منابع شیعه به ردّ اعتقادات آنان بپردازد و در حقیقت، مسئله امامت را با استناد به منابع شیعه بی‌اساس نشان دهد.

فیصل نور تامامی نصوص امامت را - که در آن، امام حسن علیه السلام با عنوان امام دوم مسلمانان معرفی شده است - وضعی و ساخته محدثان شیعه دانسته است (فیصل- نور، ۱۴۲۵ق: ۱۶۶-۱۷۰).

برای قضاوت درباره درستی یا نادرستی ادعای یادشده، پس از بررسی اعتبار و دلالت برخی از نصوص امامت، به پاسخ شبهات می‌پردازیم. گفتنی است نصوصی که به بیان تعداد و نام ائمه اثناعشر پرداخته‌اند، در منابع روایی شیعه، فراوان یافت می‌شوند که برخی از آنها عبارت‌اند از: *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله* تألیف صفار، *الامامة و التبصرة* اثر شیخ صدوق، *الهدایة الکبری* اثر خصیبی، *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر* اثر خزاز رازی، *مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر* نوشته جوهری، *دلایل الامامة* تألیف طبری، *الاحتجاج علی اهل اللجاج* تألیف طبرسی و *کشف الغمة فی معرفة الائمة* اثر اربلی. آنچه در این آثار بر آن تأکید شده، صرفاً گردآوری نصوص امامت بوده، در غالب موارد به پاسخ شبهات و اعتراضات پرداخته نشده است. از جمله این شبهات، تعارض و ناسازگاری روایات دیگر با نصوص امامت است که در صورت اثبات تعارض، نصوص امامت مورد تردید قرار خواهد گرفت. از این رو، پاسخ به این گونه شبهات، ضروری خواهد بود. در این نوشتار سعی شده به ناسازگاری سخنان امام مجتبی علیه السلام با نصوص امامت که از سوی فیصل نور مطرح شده است، پاسخ داده شود.

لازم به یادآوری است از آنجاکه نوع پردازش به شبهه، جدید است، پیشینه‌ای در خصوص پاسخ به این شبهه یافت نشد. این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به شبهه تعارض گفتار امام مجتبی علیه السلام با نصوص امامت بوده، در این راستا، با

استناد به سخنان آن حضرت، وجود نصوص امامت و آگاهی آن حضرت را از آن نصوص به اثبات رسانده است و در پژوهش، از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته، سرانجام به این نتیجه رسیده است که حضرت برای اثبات شایستگی خود در امر حکومت، به نصوص نبوی استناد جسته و از میان سخنان آن حضرت، هیچ روایتی را نمی‌توان یافت که بر برتری معاویه و شایستگی وی برای حکومت دلالت داشته باشد تا بتوان از آن، فقدان نصوص امامت را نتیجه گرفت.

نصوص امامت در منابع فریقین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول دوران رسالت خویش، همواره بر مسئله امامت و حکومت پس از خود، تأکید داشت و از هر فرصتی استفاده می‌کرد و با تعبیر گوناگون، به معرفی جانشینان خود می‌پرداخت. به حدی آن حضرت بر این مسئله اصرار داشت که به جرئت می‌توان نصوصی را که از ایشان درباره امامت و خلافت نقل شده است، متواتر دانست. «نصوص امامت» در منابع حدیثی شیعه وجود دارد و برخی از آنها را می‌توان در منابع اهل سنت هم یافت.

یک - نصوص امامت نزد شیعه

در جوامع روایی شیعه، نصوص امامت فراوان یافت می‌شود. «احادیث اثناعشر» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۲۵ و ۵۳۳)، «احادیث منزلت» (همان، ج ۱: ۱۰۶؛ صدوق، ۱۳۷۶: ۳۲۴)، «حدیث ثقلین» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۱۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۲۳۳) و «حدیث غدیر» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۹۴؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۱۴-۶۰)، روایاتی‌اند که اسناد معتبر دارند و در مجموع، افزون بر اثبات حکومت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، جانشینی سایر ائمه علیهم السلام را نیز به‌طور قطع اثبات می‌کنند، که برای رعایت اختصار، تنها به تبیین «احادیث اثناعشر» می‌پردازیم.

مطابق احادیث «اثنا عشر»، پیامبر خدا ﷺ از سوی خداوند مأموریت یافته که دوازده نفر از اهل بیت خود را در مقام جانشینان خویش برگزیند و نام یکایک آنان را برای مردم بازگو کند.

در اعتبار احادیث اثنا عشر، همین بس که برخی از عالمان شیعه همچون شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۵۶) و علامه حلی (حلی، ۱۳۷۹: ۱۷۷) درباره آن ادعای تواتر کرده‌اند. با جست‌وجوی واژه‌هایی همچون «اثنا عشر خلیفه» و «اثنا عشر اماماً» و ... در نرم‌افزارهای حدیثی، می‌توان ادعای فوق را تصدیق کرد. در کتب روایی ذیل، احادیث فراوانی با اسناد معتبر آمده است: کافی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۲۵ و ۵۳۳)، من لا یحضره الفقیه (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۱۸۰)، کمال الدین (همو، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۶۰)، عیون اخبار الرضا (همو، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۶)، خصال (همو، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۷۵)، امالی (همو، ۱۳۷۶: ۱۱۱)، الغیبه (نعمانی، ۱۳۹۷: ۷۰).

در منابع شیعه، تعداد (دوازده امام) و نام ائمه (علیهم السلام) به صورت‌های مختلفی بیان شده است: تنها اشاره به تعداد، یعنی دوازده جانشین اشاره شده است^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۳۰ و ۵۳۲؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۸۱)؛ ذکر نام «اولین و آخرین امام» (امام علی و امام مهدی (علیه السلام)) بعد از بیان تعداد ائمه^۲ (همان، ج ۱: ۲۵۹)؛ «علی (علیه السلام) و یازده نفر از فرزندان او»^۳ (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۴۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۳۰)؛ پس از مفروض شمردن سه امام اول، از سایر امامان با عنوان «نه نفر از

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا».

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَيْسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ».

۳. امام علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ».

فرزندان حسین علیه السلام یاد شده است^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۳۳؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۳۴۷)؛ پس از ذکر نام شش امام اول، عبارت «یکمّله اثنی عشر» به کار رفته است^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۲۹؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶: ۲۱۷) و سرانجام در برخی روایات، نام همه دوازده جانشین پیامبر، به صورت دقیق بیان گردیده است^۳ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۲۵؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۳۶).

برخی از روایاتی که در آن، به تعداد دوازده امام و نام ایشان اشاره شده است عبارت اند از: «حدیث لوح» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۲۷)، «داستان معراج» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۸)، «داستان حضرت خضر» (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۵۴) و «داستان مرد یهودی و پرسش او از امام علی علیه السلام» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۹۳ و ۹۷).

دو - نصوص امامت نزد اهل سنت

روایاتی که به بیان تعداد و نام امامان پرداخته، در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت نیز موجود است. در منابع اهل سنت نیز تعداد دوازده امام و نام ائمه علیهم السلام با عبارت‌های متفاوتی نقل شده است که از این قرارند:

- مطابق برخی روایات، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، از «دوازده خلیفه» پس از خود که ویژگی‌های خاصی دارند، خبر داده است^۴ (مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۶: ۳-).

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «يَكُونُ تِسْعَةُ أئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ... يَا حُسَيْنُ نُمَّ يَكْمَلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا».

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام... أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله... وَأَشْهَدُ عَلَىٰ بَنِي مُوسَىٰ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ... وَأَشْهَدُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَىٰ وَلَا يُسَمَّىٰ حَتَّىٰ يَنْظُرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا».

۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ خَلِيفَةً».

۴؛ ابوداود، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۳۰۹؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۲۷).

- در برخی روایات، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تعداد جانشینان خود را به تعداد «نقبای بنی اسرائیل» معرفی کرده است^۱ (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۳۹۸؛ قندوزی حنفی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۵۰۳).

- برخی همچون قندوزی حنفی، اعتراف کرده‌اند که مقصود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از امامان دوازده‌گانه، همان «اهل بیت» ایشان بوده، این مطلب را با توجه به حدیث ثقلین و احادیث دیگر قابل اثبات دانسته است (قندوزی حنفی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۵۰۴).

- در برخی از روایات اهل سنت، به نام ائمه (علیهم السلام) نیز تصریح شده است^۲ (حموی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۱۳۴؛ قندوزی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۴۹۹). خوارزمی از سلمان نقل می‌کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حسین (علیه السلام) را در آغوش گرفت و او را امام، فرزند امام و پدر نه امام که آخرین آنها قائم (علیه السلام) است، خطاب کرد (خوارزمی، بی تا، ج ۱: ۱۴۶).

- ابن شهر آشوب مازندرانی از بیش از هجده طریق روایات اثنا عشر خلیفه را در کتاب المناقب از محدثان اهل سنت نقل کرده است (نک: ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۱: ۲۸۹-۲۹۳؛ رضائزاد، ۱۳۹۲، ج ۱: ۵۰۱-۵۱۷).

- احادیث دیگری نیز که خود، بیانگر فضیلت و برتری و همچنین امامت امام علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیهم السلام) هستند، در منابع اهل سنت یافت می‌شوند که

۱. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره خلفای پس از خود چنین فرمود: «أَنَا عَشْرٌ مِثْلُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».
 ۲. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آمِنًا مُطَهَّرًا لَا يُخْزِيهِ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ فَلْيَتَوَلَّكَ وَ لِيَتَوَلَّ ابْنَيْكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ».

«حدیث منزلت»^۱ و «حدیث ثقلین»^۲ از جمله آن‌هاست (ابویعلی موصلی، بی‌تا، ج ۲: ۱۷ و ۱۳۹؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵: ۳۲۹؛ دارمی، بی‌تا، ج ۲: ۴۳۲).

پاسخ اجمالی به شبهه

بر اساس احادیث اثناعشر و غیر آن، که در منابع فریقین آمده است، تعداد اوصیای پیامبر ﷺ، دوازده نفر است که اولین آنان، امام علی علیه السلام و آخرین ایشان امام مهدی (عج)، فرزند امام عسکری علیه السلام است. ده امام دیگر نیز از فرزندان امام علی علیه السلام هستند که نام کامل آنان در این احادیث آمده است.

پس از اثبات نصوص امامت در منابع فریقین و وضوح دلالت آن بر امامت امامان شیعه، اعتقاد به امامت، از امور قطعی مذهب شیعه به شمار می‌رود. به همین دلیل، چنان‌که روایات دیگری به نحوی با احادیث امامت تعارض پیدا کنند و قرار باشد یکی از آنها از اعتبار ساقط شود، به‌طور حتم، نصوص امامت چنین نخواهند بود، بلکه در روایات متعارض با نصوص امامت باید دست برد.

این سخن را می‌توان پاسخی اجمالی به ادعای فیصل نور دانست؛ زیرا از نظر وی، به دلیل تعارض سخنان امام مجتبی علیه السلام با نصوص امامت، به‌طور کلی نصوص امامت از اعتبار ساقط شده، اعتقاد به آن نیز بی‌اساس خواهد بود (فیصل نور، ۱۴۲۵ق: ۱۵)؛ در حالی که اولاً، روایات امامت با احادیث متواتر و قطعی، ثابت شده‌اند و ثانیاً، در منابع اهل سنت نیز نصوص امامت نقل شده است. بنابراین، انکار یک‌جا و تمامی این نصوص به دلیل جعلی بودن آن، مستلزم انکار آن در

۱. پیامبر خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى؟».

۲. رسول مکرّم اسلام ﷺ فرمود: «وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، ثُمَّ قَالَ:

«وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي».

منابع اهل سنت است که گرچه فیصل نور تلاش داشته روایات شیعه را جعلی و وضعی برشمارد، آیا می‌تواند اسناد شبیه همین روایات را در منابع اهل سنت نیز جعلی و وضعی بداند؟

اکنون باید دید چه عاملی سبب توهم این تعارض شده است؟ با بررسی عوامل و انگیزه‌های صلح و نیز بررسی سخنان امام مجتبیٰ (علیه السلام) در این زمینه، به این نتیجه خواهیم رسید که پندار تعارض، توهمی بیش نیست و با اندک تأملی برطرف خواهد شد.

شبهه اول

امام مجتبیٰ (علیه السلام) بعد از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام)، در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خواست از دنیا برود، مقام حکومت را بعد از خود به من واگذار کرد» (اربعی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۰).

به اعتقاد فیصل نور، مطابق این روایت و به تصریح امام مجتبیٰ (علیه السلام)، مشروعیت حکومت آن حضرت، صرفاً با وصیت پدرش علی (علیه السلام) به دست آمده است، نه از طریق نص خدا و رسول بر امامت حسن بن علی (علیه السلام) (نصوص امامت) و این امر از فقدان نصوص امامت حکایت دارد؛ چراکه اگر چنین نصوصی وجود داشت، حتماً آن حضرت برای اثبات امامت خود به آن استدلال می‌کرد (فیصل نور، ۱۴۲۵ق: ۵۷).

پاسخ شبهه

فیصل نور برای اثبات امامت امام مجتبیٰ (علیه السلام) به بیان همین یک روایت اکتفا کرده، آن را بر تمامی نصوص امامت ترجیح داده و فقدان نصوص امامت را نتیجه گرفته است. البته گفتنی است تردیدی در وجود این روایت و مشابه آن

(ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶: ۳۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۰) وجود ندارد که خود بیانگر حقانیت حکومت حضرت حسن بن علی علیه السلام است، ولی نباید از نظر دور داشت که:

اول: با توجه به عصمت و حجیت گفتار حضرت علی علیه السلام که از طریق قرآن و روایات نبوی قابل اثبات است، این روایت، نه تنها با نصوص امامت در تعارض نیست، بلکه خود از نصوص امامت امام مجتبی علیه السلام به شمار می‌رود؛ با این بیان که از سویی بر اساس نص صریح قرآن کریم، هیچ‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مطابق هواهای نفسانی خود سخن نگفته و هر آنچه می‌فرماید، بر اساس وحی است (نجم: ۳-۴) و به همین دلیل، گفتار آن حضرت برای همه حجیت داشته، تبعیت از آن لازم است. از سوی دیگر، روایاتی از آن حضرت مبنی بر حقانیت گفتار حضرت علی علیه السلام در منابع شیعه و اهل تسنن بازتاب یافته که بر اساس آن می‌توان حجیت سخنان امیر مؤمنان علیه السلام را در همه زمینه‌ها نتیجه گرفت. برای نمونه در روایاتی، امیر مؤمنان علیه السلام از سوی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، به «صدیق اکبر» لقب یافته^۱ (صفا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۵۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۶۲) و معیت با حق، از ویژگی‌های آن حضرت دانسته شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۲۰). این روایت در منابع اهل سنت نیز این‌گونه انعکاس یافته است: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنَ، وَالْقُرْآنَ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» (قندوزی حنفی، ۱۴۱۸ق: ۹۰). مطابق این دسته روایات، حق همیشه با امیر مؤمنان علیه السلام است

۱. «بِعْنِي عَلِيًّا فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ هُوَ الْفَارُوقُ...» «الصدیقون ثلاثة: حبيب البحار مؤمن آل ياسين...

و علی بن ابی طالب و هو أفضلهم».

و او از حق جدا نمی‌شود. هر فعلی که انجام دهد و هر سخنی که بر زبان جاری سازد، حق و مورد رضایت خداوند است. یکی از سخنان و کارهای آن حضرت، واگذاری حکومت به امام مجتبی علیه السلام است که بر اساس احادیث فوق، مطابق حق و مورد تأیید خداوند و رسول اوست؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد که این روایت، در کنار نصوص نبوی، خود از نصوص امامت امام مجتبی علیه السلام به شمار می‌رود.

دوم: امام مجتبی علیه السلام در روایات متعددی که از آن حضرت نقل شده است، برای اثبات امامت خود، به نصوص امامت، که خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است، استدلال می‌کند که این امر، از وجود نصوص امامت و آگاهی کامل آن حضرت از نصوص امامت حکایت داشته، ادعای وجود تنها یک روایت از حضرت علی علیه السلام که فیصل نور در شبهه مطرح کرده، بی‌اساس است. امام مجتبی علیه السلام در روایتی می‌فرماید: وقتی از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امامان بعد از ایشان پرسیدم، فرمود: «امامان بعد از من به عدد نقیبان بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خدا علم و فهم مرا به ایشان مرحمت فرموده و تو ای حسن! از ایشان هستی»^۱ (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۶: ۳۴۱). در برخی از روایات، امام مجتبی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که جانشینان آن حضرت، دوازده امام از اهل بیت پیامبر هستند^۲ (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۲) و در دسته دیگر از روایات اثناعشری، امام حسن علیه السلام از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است که امامان دوازده نفرند که نه نفر از آنها از فرزندان حسین علیه السلام

۱. «سَأَلْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ فَقَالَ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَدَدُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... وَأَنْتَ

مِنْهُمْ يَا حَسَنَ.»

۲. «وَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَصَفْوَتِهِ.»

هستند^۱ (همان: ۱۶۶؛ بحرانی، ۱۳۷۸: ۲۱۳). در پاره‌ای از روایات، امام مجتبی علیه السلام، روایاتی را از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است که نام تک تک ائمه علیهم السلام همراه با اوصافشان در آن آمده است^۲ (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۳ و ۱۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۶: ۳۳۹).

بنابراین، مطابق روایاتی که از امام مجتبی علیه السلام درباره نصوص امامت نقل شده است، تردیدی در آگاهی آن حضرت از نصوص امامت و نیز تعداد و اسامی امامان وجود ندارد. مخاطب قرار گرفتن آن حضرت با عنوان «امام» و «حجت الهی» از سوی جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخی از روایات مذکور قابل توجه است. بنابراین، استناد فیصل نور تنها به بیان یک روایت به ظاهر متعارض با نصوص امامت در اثبات حکومت امام مجتبی علیه السلام و چشم‌پوشی عمدی وی از روایات مذکور، سبب توهم فقدان نصوص امامت شده است.

سوم: امام مجتبی علیه السلام که در غالب موارد برای اثبات امامت خود به نصوص نبوی استدلال می‌کرد، در برخی موارد (یک یا دو مورد) به وصیت پدرش علی علیه السلام نیز استناد جسته است. این سخن امام مجتبی علیه السلام، روش استدلال و مناظره بر اساس باورهای طرف مقابل است؛ زیرا از آنجاکه تفکر اشتباه انتخاب خلیفه، در اذهان مسلمانان نفوذ کرده بود و در موقعیتی که تمام اطرافیان معاویه، حقانیت خلفای گذشته را به دلیل انتخاب شدن از طرف مسلمانان یا طرق دیگر، مسلم گرفته بودند و تمام نظریات سیاسی و دینی خود را بر این اساس بیان

۱. «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ».

۲. «خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا فَقَالَ... عَلِيُّ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي وَأَنْتَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ وَالْحُسَيْنُ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدَكَ... وَيُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ إِمَامَ شِيعَتِهِ».

می‌کردند، حضرت مجبور بود بنا بر اعتقاد معاویه با او بحث کند و در حقیقت، این قسمت در مجادله با معاویه بیان شده است. به عبارت دیگر، مخاطب امام مجتبی علیه السلام در این کلام، کسی است که هیچ اعتقادی به الهی و انتصابی بودن امر امامت نداشته، تنها راه اثبات حکومت را - افزون بر بیعت و انتخاب مردم - «وصیت خلیفه قبلی» می‌داند. آیا می‌توان در مقابل چنین فردی، با نصوص امامت، که در حقیقت بر انتصابی بودن امامت و تعیین جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خداوند تأکید دارد، استدلال کرد؟ به عبارت دیگر، امام مجتبی علیه السلام در پاسخ معاویه، علاوه بر آنکه در موارد بسیاری به نصوص امامت اشاره می‌کند (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۳ و ۱۶۸؛ بحرانی، ۱۳۷۸: ۲۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۶: ۳۴۱)، به دلیل اتمام حجت با معاویه، از طریق «وصیت امام سابق» و «بیعت» نیز برای اثبات حقانیت امامت خود استدلال می‌کند تا به معاویه و مردم بفهماند که وی، افزون بر آنکه به نصوص امامت اعتقادی ندارد، حتی به آنچه سیره خلفای سابق بوده (بیعت) و نیز به آن روشی که همه فرقه‌های اسلامی، حجیت آن را در مشروعیت بخشی به حکومت (وصیت خلیفه و امام سابق) قبول دارند،^۱ اعتقادی ندارد. بنابراین، امام مجتبی علیه السلام برای اینکه تمام راه‌های فرار معاویه را از پذیرش حکومت آن حضرت مسدود کند، برای اثبات حقانیت خود، بر مسلماتی که او قبول داشت، تکیه کرده است.

امام مجتبی علیه السلام بیعت مردم را با ایشان که مورد پذیرش معاویه نیز است،

۱. هیچ‌یک از فرق اسلامی، در اینکه «نص» (من الله أو من النبی أو من إمام قبله) راه تعیین امام است، شک ندارند (فاضل مقداد، ۱۴۲۰ق: ۱۵۹؛ همو، ۱۴۰۵ق: ۳۳۷) و امام علیه السلام نیز از این روش برای اثبات حقانیت خود استفاده کرد تا برای هیچ‌کس قابل انکار نباشد.

این گونه به وی گوشزد می‌کند: «و همین طور که مردم با من بیعت کردند، تو نیز بیعت کن. تو می‌دانی که من نزد خدا برای مقام حکومت از تو سزاوارترم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۴۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۳۴).

امام حسن علیه‌السلام چگونه می‌تواند با کسی که ملاک حکومت و امامت را، نه اطاعت اوامر و نواهی الهی و تبعیت از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بلکه در «کثرت یاور»، «سن» و «تجربه» بیشتر می‌داند، و جایزه تبعیت امام علیه‌السلام را از خود، واگذاری بیت‌المال و خراج عراق برمی‌شمارد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۴۰)، به «نصوص امامت» که از سوی خداوند و به واسطه پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است، استدلال کند؟!

حاصل آنکه، امام مجتبی علیه‌السلام افزون بر روایتی که فیصل نور به آن اشاره کرده، به روایات دیگری نیز در اثبات امامت خود، استناد کرده است که بر وجود نصوص امامت و اطلاع آن حضرت از آن نصوص حکایت دارد؛ درحالی‌که فیصل نور با نادیده گرفتن استنادات امام مجتبی علیه‌السلام به نصوص امامت و صرفاً با نقل یک روایت که بر واگذاری حکومت از طرف پدر بزرگوارش به ایشان دلالت می‌کرد، درصدد انکار نصوص امامت (به‌طورکلی) و امامت آن حضرت (به‌طورخاص) برآمده است.

چهارم: همان‌طور که گذشت، وجود نصوص امامت، بر اساس کثرت نقل و صحت نقل برخی از آنها در منابع فریقین، امری مسلم و انکارناشدنی است. بنابراین، ادعای فقدان نصوص امامت با بیان تنها یک روایت به‌ظاهر متعارض، بی‌اساس است.

شبهه دوم

فیصل نور بر این باور است که اصل بیعت آن حضرت با معاویه و واگذاری حکومت به وی، طبق نص صریح آن حضرت، امری مسلم و انکارناپذیر است (اربعی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۰؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۲۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۴۳ و ج ۴: ۴۴ و ۴۵ و ۱۴۷) و این مسئله واگذاری حکومت، بهترین دلیل بر فقدان نصوص امامت و ناآگاهی امام مجتبی علیه السلام از آن است؛ زیرا مطابق نصوص امامت - که شیعه ادعا می کند - تعداد و اسامی همه امامان از سوی خداوند سبحان و رسول او مشخص است و در میان آنان، نامی از معاویه برده نشده است (فیصل نور، ۱۴۲۵، ج ۱: ۵۷). این در حالی است که مطابق روایات شیعه، زعامت مسلمین، عهدی الهی بوده، ائمه علیهم السلام اصلاً حق واگذاری آن را به کس دیگری ندارند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۷۷). به عبارت دیگر، با وجود نصوص امامت و اثبات امامت امام مجتبی علیه السلام با آن نصوص، حسن بن علی علیه السلام حق بیعت با معاویه و واگذاری حکومت را به او نداشته است. عبارت فیصل نور چنین است: «اما بدون شک او در هنگامی که به معاویه بیعت می دهد، خودش را از طرف خدا و رسولش منصوص^۱ علیه نمی داند» (فیصل نور، ۱۴۲۵، ج ۱: ۵۷).

فیصل نور در ادامه با ذکر تنها یک روایت چنین بیان کرده است: «و گفتار خود حضرت حسن علیه السلام درباره خودش تأکید می کند که سپردن امر حکومت به او به نص از طرف خدا و رسولش نیست که به یاران خودش می فرماید: این امر حکومت که با معاویه درباره آن اختلاف داریم، یا اینکه حق یک شخص است که او از من به آن شایسته تر است و یا اینکه حق من است و من از حق خود گذشتم» (همان). عبارت «من از حق خود گذشتم» بر واگذاری امر حکومت از امام مجتبی علیه السلام به معاویه تصریح دارد و دلیل این واگذاری نیز، عبارت قبل از آن

است: «یا اینکه حق یک شخص است که او از من به آن شایسته‌تر است»؛ بنابراین، معنای روایت چنین است: این امر حکومت که من و معاویه در آن اختلاف داریم، یا حق معاویه است که او از من به امر حکومت، سزاوارتر است و یا حق من است، لیکن من به دلیل شایستگی معاویه از حقم گذشتم و حکومت را به وی واگذار کردم.

به باور فیصل نور، مطابق این روایت، اولاً، به تصریح امام مجتبی علیه السلام، معاویه در امر حکومت، از آن حضرت شایسته‌تر است؛ درحالی که به تصریح پدر و جد بزرگوارش، حکومت بر معاویه و آل ابی سفیان حرام است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۳۲۶) و ثانیاً، بر فرض هم بپذیریم حسن بن علی علیه السلام به وصیت پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه بوده است، خود آن حضرت گفته حکومت را به معاویه واگذار کرده است و این دو امر، افزون بر آنکه بر فقدان نصوص امامت دلالت دارد، این مدعای شیعه را که حسن بن علی علیه السلام را امام خود می‌دانند، باطل و حقانیت ادعای معاویه را تأیید می‌کند (فیصل نور، ۱۴۲۵ق: ۵۷-۵۸).

پاسخ شبهه

دو مدعا در شبهه دوم فیصل نور با استناد به یک روایت مطرح شده است که با پاسخ به آن، اشکال تعارض صلح امام مجتبی علیه السلام با نصوص امامت برطرف خواهد شد: (۱) اعتراف امام مجتبی علیه السلام به شایستگی معاویه در امر حکومت؛ (۲) استناد صلح آن حضرت با معاویه به لیاقت معاویه در تصدی منصب حکومت. در پاسخ این مدعا نکاتی قابل ذکر است:

اول: اینکه امام مجتبی علیه السلام پاسخ معاویه را به صورت تردید بیان فرمود، بدان معنا نیست که آن حضرت در مسئله حکومت دچار تردید شده و مخالف عقیده

خود سخن گفته است، بلکه این عبارتها و نظایر آن، اظهار امری مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند و در حقیقت، این گونه سخن گفتن مبنی بر انصاف خواستن از خصم است، لیکن به بیان تعریض و کنایه که البته بلیغ تر از تصریح است؛ مثل آنکه کسی بگوید یکی از ما دروغ می گوید؛ درحالی که خودش می داند راست گوست و رفیقش دروغ می گوید؛ همچنان که مشابه این تعبیر در کلام خدا (سبأ: ۲۴) و روایت نبوی (ابن بطریق، ۱۴۰۷ق: ۳۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱: ۲۷۴) یافت می شود.

دوم: فیصل نور با توجه به همان روایتی که به صورت تردید حکومت را یا حق معاویه و یا حق امام مجتبی علیه السلام دانسته است، به شایستگی معاویه برای منصب حکومت حکم کرده و این برداشت نادرست خود را به امام مجتبی علیه السلام نسبت داده است. این در حالی است که روایات متعددی از آن حضرت نقل شده است که به مناسبت های مختلف، شایستگی خود را برای منصب حکومت، به مردم و معاویه یادآوری می کرد و حتی در برخی موارد که معاویه خود را شایسته امر حکومت می دانست و این مسئله را به امام علیه السلام نسبت می داد، امام مجتبی علیه السلام وی را دروغ گو معرفی می فرمود.

گفتنی است هیچ یک از این روایات، به صورت «تردید» بیان نشده است تا فیصل نور حتی به صورت احتمال بتواند شایستگی معاویه را برای امر حکومت از آن برداشت کند. عجیب این است که او به هیچ یک از این روایات اشاره نکرده است. در حقیقت فیصل نور با ارائه یک گزارش و بیان یک شق مسئله، از گزارش ها و شقوق دیگر غفلت کرده و گرفتار مغالطه «طرد شقوق دیگر» شده

است؛ بنابراین، برای پاسخ به آن، ارائه دیگر گزارش‌ها ضروری است.

عدم شایستگی معاویه از نگاه امام حسن علیه السلام

امام مجتبی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به معاویه فرموده است: «و همین‌طور که مردم با من بیعت کردند، تو نیز بیعت کن. تو می‌دانی من نزد خدا برای حکومت و زعامت مسلمین از تو سزاوارترم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶: ۳۴). مطابق این روایت، آن حضرت خود را به دلیل بیعت مردم که در حقیقت معاویه نیز مشروعیت چنین حکومتی را می‌پذیرد، لایق حکومت دانسته، به معاویه هشدار می‌دهد تو خود نیز به این مسئله آگاهی.

آن حضرت، هنگام صلح با معاویه، برای برطرف کردن هرگونه تردید فرموده است: «معاویه راجع به حقی که از من بود و آن را به منظور صلاحیت این امت و حفظ خون آن به وی واگذار نمودم، با من نزاع کرد» (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۴؛ اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۱).

امام علیه السلام بعد از قرارداد صلح با معاویه، ضمن بیان شرایط خلیفه، عدم شایستگی معاویه را برای امر حکومت این‌گونه بیان می‌کند: «ای معاویه، وای بر تو! خلیفه کسی است که طبق سیره و دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند. به جان خودم قسم! که ما نشان‌های هدایت و گلدسته‌های تقوا هستیم، ولی تو ای معاویه! از آن افرادی هستی که سنت‌های پیغمبر را نابود و بدعت را زنده می‌کنی» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ۲۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۲).

همچنین پس از قرارداد صلح، هنگامی که معاویه بر فراز منبر رفت و پس از سخنرانی گفت: «حسن بن علی مرا برای مقام حکومت لایق دانست و خویشتن را لایق ندانست»، امام مجتبی علیه السلام این‌گونه پاسخ وی را داد: «معاویه گمان کرده

که من وی را لایق حکومت می دانم و خویشان را لایق این مقام نمی دانم، ولی او دروغ می گوید» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۵۵۹). امام حسن علیه السلام حکومت و زعامت مسلمین را تنها شایسته اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن را بر معاویه و اهل بیت معاویه، حرام می دانست و دلیل این مسئله را کتاب خدا و سنت رسول الله ذکر می کرد (خصیبی، ۱۴۱۹ق: ۱۹۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۱۷). چگونه امام مجتبیٰ علیه السلام معاویه را شایسته تر از خود بدانند؛ در حالی که معاویه را اهل معصیت و محروم از صفات پسندیده می دانست و قیاس معاویه را خود، قیاس مع الفارق برمی شمرد؟

مطابق گزارشی دیگر، هنگامی که معاویه اجتماع مردم را به دور خود، و تنهایی امام مجتبیٰ علیه السلام را ملاک برتری خویش بر امام مجتبیٰ علیه السلام دانست و از این مسئله بر شایستگی خود برای امر حکومت استدلال کرد، حضرت در پاسخ وی چنین فرمود: «حاشا که من بگویم از تو بهترم؛ زیرا اصلاً در وجود تو خیری نیست، بلکه می گویم: خدای رؤف مرا از صفات پست و رذیله تبرئه کرده، همچنان که تو را از صفات نیکو و پسندیده محروم نموده است» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۱۰۴).

اقرار معاویه به نقیض ادعای فیصل نور

فیصل نور اصرار دارد شایستگی معاویه را در امر حکومت از سخنان امام مجتبیٰ علیه السلام اثبات کند، ولی علاوه بر اینکه با شواهد فراوان، نادرستی این مسئله آشکار گشت، خود معاویه نیز به نقیض ادعای فیصل نور اعتراف کرده است. مطابق روایتی، خود معاویه اقرار کرد که بنی هاشم - که امام مجتبیٰ علیه السلام از آنهاست - بر بنی امیه - که معاویه از آنهاست - برتری دارند (ابن ابی الحدید،

۱۴۰۴ اق، ج ۱۶: ۱۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ اق، ج ۴۴: ۱۰۹).

از خلال نامه‌ها، اعتراف معاویه درباره شخصیت و موقعیت امام مجتبی علیه السلام روشن می‌شود. معاویه که موقعیت آن حضرت را خوب درک می‌کرد، در نامه‌ای به زیاد بن ابیه که به امام مجتبی علیه السلام توهین کرده بود، چنین نوشته است: «اما اینکه نامش را پیش از نام تو نوشته است، حق با اوست؛ زیرا دارای مقام والا و بلندی است ... و اینکه در نامه‌اش به تو فرمان داده، او چنین حقی را دارد. ... ای زیاد! حسن علیه السلام را به مادرش نسبت داده‌ای و قصد جسارت داشته‌ای، وای بر تو! مگر او را به کدام مادر نسبت می‌دهی؟ اگر آگاه بودی و فکری داشتی، این بزرگ‌ترین افتخار و عزت برای او بود. مادر او فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است». او در ادامه ضمن اشعاری، دلیری، بردباری و علم حضرت را همچون پدرش علی علیه السلام و آن را منحصربه‌فرد و شایسته ستایش دانسته است (*ابن‌شاذان*، ۱۳۶۳: ۵۴۹؛ *ابن‌ابی‌الحدید*، ۱۴۰۴ اق، ج ۱۶: ۱۹۴). بنابراین، با توجه به اینکه خود معاویه به برتری و شایستگی‌های امام مجتبی علیه السلام اقرار کرده است، ادعای برتری معاویه که از سوی فیصل نور مطرح شده، بی‌اساس خواهد بود.

فیصل نور در کتاب *الإمامة والنص* هر روایتی را که به‌زعم وی در تعارض با نصوص امامت است، از منابع شیعه استخراج و با ذکر منابع متعدد بیان کرده است؛ درحالی‌که روایات دیگری در همان منابع و گاه در همان فصل یا بابی که وی روایات متعارض را بیان کرده، موجود است که در تأیید نصوص امامت می‌باشد، لیکن وی به هیچ‌یک از آنها اشاره‌ای نکرده است. مثلاً در منابع روایی مورد استناد فیصل نور، علاوه بر روایتی که وی در تعارض با نصوص امامت بیان کرده است، روایاتی وجود دارد که امام مجتبی علیه السلام نه به صورت تردید، بلکه به

صورت امر معلوم و مسلم، معاویه را کافر و ظالمی معرفی می‌کند که با زور شمشیر اسلام آورده است و از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید که دین مبین اسلام، همواره از جانب معاویه در معرض تهدید و خطر از بین رفتن است (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۵۷۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۳).

سوم: فیصل نور برای اثبات مدعای خود، روایت را ناقص نقل کرده تا نشان دهد علت صلح امام مجتبی علیه السلام با معاویه، همان برتری وی بر امام بوده است. توضیح اینکه، اگر علت واگذاری حکومت به معاویه در روایت امام مجتبی علیه السلام ذکر نمی‌شد، به دلیل تردیدی بودن لسان روایت و فارغ از سخنان دیگر حضرت، می‌توانستیم احتمال شایستگی معاویه را بر ایشان موجه بدانیم، لیکن از آنجاکه علت واگذاری حکومت ذیل روایت بیان شده است، احتمال مزبور وجهی پیدا نمی‌کند.

اصل روایت چنین است: «وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي اُخْتَلِفَ فِيهِ أَنَا وَمُعَاوِيَةَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ حَقًّا أَمْرِي فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ حَقًّا هُوَ لِي فَقَدْ تَرَكْتُهُ إِرَادَةً لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ وَحَقِّنَ دِمَائِهَا؛ این زعامت مسلمین و حکومت که من و معاویه درباره آن اختلاف داریم، اگر حق وی باشد، او از من احق به آن است و یا حق است که با حقانیت به من رسید. من آن را به جهت صلاح امت و نریختن خون امت واگذار نمودم» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۴).

فیصل نور با حذف عبارت «إِرَادَةً لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ وَحَقِّنَ دِمَائِهَا» از سخن امام علیه السلام، این تحلیل غلط را به خواننده القا می‌کند که علت واگذاری حکومت به معاویه، همان است که خود امام فرموده و معاویه را بر خود در امر حکومت شایسته‌تر دانسته است؛ درحالی که از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام، حکومت با حقانیت

به ایشان رسیده و همچنان حق وی بوده و تنها به دلیل صلاح امت اسلام و ریخته نشدن خون مسلمانان، آن را به معاویه واگذار کرده است. بنابراین، با نقل کامل روایت و عنایت به ذیل روایت و نیز روایات دیگری که بیانگر علت صلح امام علیه السلام با معاویه است، توهم مزبور دفع خواهد شد.

چهارم: اسباب و عللی که به واگذاری حکومت به معاویه انجامید، در روایات امام مجتبی علیه السلام به خوبی انعکاس یافته است. آن حضرت با توجه به شناختی که از یاران خود داشت، می دانست آنها در این خصوص اعتراض و گلایه خواهند کرد. از این رو، هنگام صلح با معاویه و نیز پس از آن، به مناسبت های مختلف به بیان علت صلح و واگذاری حکومت پرداخت، ولی در هیچ یک از این روایات، برتری و شایستگی معاویه بیان نشده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۶؛ اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۵۶).

مخالفت امام علیه السلام با جنگ داخلی مسلمانان

نکته بسیار مهمی که نباید از نظر دور بماند، این است که امام مجتبی علیه السلام با درایت و بینش سیاسی معصومانه خود، به طور کلی جنگ را به مصلحت اسلام و به ویژه یاران خود نمی دید (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۱). از سویی، از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا حاکمان روم شرقی که ضربات سختی از اسلام خورده بودند، بهترین فرصت را برای انتقام گرفتن از اسلام در نزاع داخلی مسلمانان می دانستند (یعقوبی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۶). امام مجتبی علیه السلام با پیش بینی این خطر بالقوه، صلح و واگذاری حکومت را به معاویه، بر جنگ با او و سرانجام نابودی سپاه اسلام به دست سپاه روم ترجیح داد. محتمل است امام مجتبی علیه السلام، همین خطر دشمن بیرونی را اراده کرده باشد

که در پاسخ افرادی همچون حجر بن عدی که بر صلح امام مجتبیٰ (علیه السلام) خرده می‌گرفتند، چنین فرمود: «وَإِنِّي لَم أَفْعَلُ مَا فَعَلْتُ إِلَّا إِيقَاءً عَلَيْكُمْ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۵۷).

از سوی دیگر، مهم‌ترین موضوعی که از نظر سیاست داخلی به چشم می‌خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی بود؛ زیرا مردم عراق و به‌ویژه مردم کوفه در عصر حضرت مجتبیٰ (علیه السلام)، به دلیل جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند (طه حسین، ۱۳۳۹: ۲۵۰-۲۵۱)، و نه تشکل و هماهنگی و اتحاد (پیشوائی، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۹). ابن اثیر در تاریخ خود آورده است: «وقتی امام مجتبیٰ (علیه السلام) در مدائن از یاران خود پرسید اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید بگوئید تا با معاویه به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین کنیم، مردم از هر طرف فریاد زدند: "البقیة البقیة"؛ ما زندگی می‌خواهیم، ما زندگی می‌خواهیم» (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲: ۱۳-۱۴). امام مجتبیٰ (علیه السلام) با توجه به شناختی که از یاران خود داشت، جنگ با معاویه را ناممکن می‌دانست. آن حضرت در پاسخ به مردمی که بعد از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) به حضور ایشان آمدند و اعلان وفاداری کردند، ضمن یادآوری بی‌وفایی آنها با امیر مؤمنان (علیه السلام)، آنان را در این مدعا دروغ‌گو نامیده است (خصیبی، ۱۴۱۹، ج ۱: ۱۸۹).

عوامل صلح امام مجتبیٰ (علیه السلام) با معاویه

در سخنان آن حضرت، عوامل صلح با معاویه بیان شده است که اگر فیصل نور، این روایات را نیز بیان می‌کرد، شبهه تعارض «واگذاری حکومت به معاویه به

دلیل شایستگی معاویه» با «نصوص امامت» برطرف می‌گردید. این عوامل از این قرار است:

- **فقدان افراد صابر و عارف به حق امام:** امام مجتبی علیه السلام در مکاتبه‌ای با معاویه، درباره تسلیم حکومت به وی چنین نوشت: «اگر من افرادی را که صابر و به حق من عارف و غیرمنکر بودند، می‌یافتم، هرگز تسلیم تو نمی‌شدم و خواهش تو را نمی‌پذیرفتم» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۵ و ۱۴۷). از این تعبیر امام علیه السلام آشکار می‌شود اگر یاران آن حضرت در برابر فشار، تطمیع و تهدیدهای معاویه از خود شکیبایی نشان می‌دادند و حکومت را حق امام می‌دانستند، در مقابل معاویه مقاومت می‌کردند و امام مجبور به واگذاری حکومت نمی‌شد. تسلیم حکومت به معاویه در اثر فقدان یاور، با حق دانستن معاویه سازگاری ندارد.

- **صلاح امت و حفظ خون مردم:** آن حضرت درباره منازعه معاویه با ایشان در امر حکومت فرمود: «معاویه راجع به حقی که از من بود و آن را به منظور صلاحیت این امت و حفظ خون آن به وی واگذار نمودم، با من نزاع کرد» (ربلی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۵۶).

- **ابقای مسلمانان و به‌ویژه شیعیان:** امام مجتبی علیه السلام در پاسخ حجر بن عدی که به آن حضرت در قبال صلح با معاویه اعتراض کرد، فرمود: «من این عمل را جز برای باقی ماندن شما انجام ندادم» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۵).

- **وجود مصلحت:** هنگامی که برخی از یاران امام مجتبی علیه السلام، آن حضرت را به دلیل واگذاری حکومت به معاویه سرزنش کردند، ایشان در پاسخ فرمود: «مرا سرزنش نکنید؛ زیرا در این عملی که انجام دادم، صلاح و مصلحتی بود»

(ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴: ۵۸).

فیصل نور، «فقدان یاور» را برای امام مجتبی علیه السلام - با آنکه ایشان به صورت مکرر آن را بیان می فرمود - قبول ندارد و ضمن بیان تنها یک روایت از عبدالرحمان بن عبید، بر آن است که امام علیه السلام یاران بسیاری در کوفه، بصره و حجاز داشت و بنابراین، فقدان یاور نمی تواند علت صلح آن حضرت با معاویه باشد. او در این باره چنین نوشته است: «اینکه سلیمان بن سرد خزاعی به او می گوید: بسیار در شگفتیم از اینکه شما به معاویه بیعت دادید؛ در حالی که چهل هزار نفر جنگجو از اهل کوفه که همگی آماده باش بر در منازل خودشان ایستاده و پسران و پیروانشان نیز آنان را همراهی می کنند و همچنین شیعیان را از اهل بصره و حجاز در دسترس دارید» (فیصل نور، ۱۴۲۵: ۵۶).

پاسخ این توهم نیز در سخنان امام مجتبی علیه السلام آمده است، لیکن از آنجاکه فیصل نور بنا را بر چشم پوشی و انکار حقیقت گذاشته، به این پاسخ دست نیافته است.

دلیل فقدان سپاهی همراه و هماهنگ

امام علیه السلام خود نیز از انبوه جمعیت که گرد ایشان اجتماع کرده اند، اطلاع دارد، اما آن حضرت از این مطلب نیز آگاه است که اکثریت قریب به اتفاق آنها، افراد بی بصیرت اند که به ظاهر با امام و در باطن با معاویه اند. ابومخنف، چند دستگی یاران امام مجتبی علیه السلام را چنین بازگو می کند: همه نوع افرادی با آن بزرگوار بودند؛ گروهی از ایشان شیعه آن حضرت و شیعه پدرش به شمار می رفتند. برخی از خوارج محسوب می شدند که تنها هدفشان - به هر نحو - جنگیدن با معاویه بود. بعضی از آنان افرادی فتنه جو و خواهان غنیمت بودند. عده ای دیگر

شکاک به شمار می‌رفتند و گروهی از ایشان دارای عصبیت قومی و تابع رؤسای قبایل خود بودند و به دین مراجعه نمی‌کردند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۶).

شواهد رویگردانی سپاه حضرت و دلایل نبود سپاهی هماهنگ و همراه عبارت‌اند از: برخی از سران لشکر آن حضرت در «انبار» و «نخيله»، با وعده‌ها و رشوه‌هایی که از معاویه دریافت کرده بودند، از حضرت جدا شدند؛ به طوری که خود معاویه خطاب به امام مجتبی علیه السلام چنین گفت: «یا بن عم! درباره من قطع رحم منماید؛ زیرا مردم با تو بی‌وفایی کردند؛ همان طور که قبل از تو با پدرت نمودند» (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۵۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۴۳). حتی برخی از یاران آن حضرت، به معاویه نامه نوشته و به عهده گرفته بودند که امام حسن علیه السلام را غافلگیر و تسلیم معاویه کنند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۰).

آن حضرت این‌گونه از یاران خود گلایه می‌کند: «به خدا سوگند! معاویه برای من بهتر از این مردم است. می‌پندارند شیعه و پیرو من اند؛ حال آنکه کمر به قتل من بستند و بارم را به غارت و مالم را به تاراج بردند. به خدا! اگر از معاویه برای حفظ خون خود و امان خانواده‌ام عهدی بگیرم، برای من بهتر است از اینکه این به ظاهر شیعیان خونم را بریزند و اهل بیت و بعضی از تبعه‌ام تباه و ضایع شوند. به خدا! اگر با معاویه جنگ کنم، همین‌ها مرا دست‌بسته تحویل او خواهند داد» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۹۰).

هنگامی که امام مجتبی علیه السلام از انبوه یاران خود برای مبارزه با معاویه استمداد کرد، تنها بیست نفر برخاستند و آمادگی خود را برای حمایت بی‌چون و چرای امام علیه السلام اعلام کردند، آن‌گاه به جدش رسول الله صلی الله علیه و آله تاسی کرد و فرمود: «اگر من

تعداد چهل نفر می‌داشتیم، آن طور که باید و شاید در راه خدا جهاد می‌کردم» (خصیبه، ۱۴۱۹ق: ۴۱۵).

با جنگیدن و کشته شدن قطعی امام مجتبیٰ (علیه السلام) با توجه به وضعیت سپاهیان اسلام، آن هدف مقدسی که آن حضرت به دنبال آن بود، به دست نمی‌آمد؛ زیرا «معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه‌ها و سیاست‌های عوام‌فریبانه خود، همواره سعی می‌کرد به حکومت خود، رنگ شرعی و اسلامی بدهد. وی ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می‌نمود و پرده‌ها را نمی‌درید. بنابراین، معاویه می‌توانست بعد از کشتن امام مجتبیٰ (علیه السلام) طوری به آن رنگ اسلامی بدهد که کسی به زشتی عمل وی پی نبرد» (پیشوایی، ۱۳۸۳: ۱۲۵-۱۲۶). بر این اساس، امام حسن (علیه السلام) با تدبیر معصومانه خود، صلح را بر جنگ ترجیح داد. حاصل آنکه، شیعیان حقیقی و یاران بصیر امام (علیه السلام) بسیار اندک بودند؛ به طوری که مبارزه با یاران چند هزار نفری معاویه را ناممکن می‌ساخت.

پنجم: فیصل نور قرارداد صلح و بیعت امام (علیه السلام) را با معاویه، دلیل بر نامنصوص بودن امامت آن حضرت و به‌طور کلی فقدان نصوص امامت می‌داند. به باور وی، تحت هر شرایطی، باید با افراد کافر و ظالم مبارزه کرد و سکوت و صلح در برابر این گروه جایز نیست. وی می‌گوید: «اما بدون شک او هنگامی که به معاویه دست بیعت می‌دهد، خودش را از طرف خدا و رسولش منصوص علیه نمی‌داند» (فیصل نور، ۱۴۲۵ق: ۵۷).

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) که همه فرق اسلامی، بر صحت رفتار (احزاب: ۲۱) و گفتار (نجم: ۳و۴) ایشان در تمام ادوار زندگی اعتراف می‌کنند، در برخی موارد که به این نتیجه می‌رسید جنگ با دشمنان اسلام، به نفع اسلام و مسلمین نیست،

صلح را بر جنگ ترجیح می داد. امام مجتبی علیه السلام خود در روایتی، بعد از ذکر نصوصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره منصوصیت امامت خود، به ابوسعید فرمود: «علت مصالحه من با معاویه، همان علتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با قبیله بنی ضمره و بنی اشجع و با مشرکان مکه (در حدیبیه) به مصالحه پرداخت» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۱۱). آیا فیصل نور می تواند بگوید از آنجاکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند به پیامبری برگزیده شده است و نبوت ایشان در قرآن مجید منصوص است، در همه جنگ‌ها و درگیری‌ها، جانب حق را داشت و باید در هر حالی با کفار و مشرکان می جنگید، هرچند به کشته شدن ایشان می انجامید؟ و آیا می توان گفت صلح ایشان با کفار و مشرکان مکه، به دلیل ترس حضرت از کشته شدن بوده است؟ به عبارت دیگر، آیا می توان گفت صلح آن حضرت با کفار و مشرکان، با نصوص نبوت آن حضرت تعارض داشته، نبوت آن حضرت زیر سؤال می رود؟

امام مجتبی علیه السلام در پاسخ منتقدان قرارداد صلح، این رفتار خود را به رفتار جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشبیه کرده، می فرمود: «پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از قوم خود فرار کرد و داخل غار شد، در حالی که ایشان را به سوی خدا دعوت می کرد. اگر آن بزرگوار یارانی می داشت، فرار نمی کرد» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۴۶۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۶۳). حاصل آنکه، امام مجتبی علیه السلام نیز همچون جد بزرگوارش، به نتیجه بی حاصل جنگ آگاهی کامل داشت و مصلحت و منفعت اسلام و مسلمین را در صلح با معاویه تشخیص داد؛ بنابراین، صلح آن حضرت با معاویه، از آنجاکه به رغم میل حضرت و برای بقای اسلام و مسلمین بوده است، هیچ تعارضی با نصوص امامت ندارد.

نتیجه گیری

(۱) وجود «نصوص امامت» در منابع فریقین به اثبات رسیده، ادعای فقدان نصوص امامت، ادعایی بدون دلیل است.

(۲) از استدلال امام مجتبی علیه السلام به وصیت پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام بر حقانیت امامت و حکومت خود، نمی توان فقدان نصوص امامت را نتیجه گرفت؛ زیرا اولاً، آن حضرت در موارد دیگر، برای اثبات امامت خود، به نصوص امامت استدلال کرده است. ثانیاً، آن حضرت به دلیل مقبولیت این استدلال نزد معاویه از آن استفاده کرده است. ثالثاً، از آنجاکه وصیت امام سابق بر امام لاحق، مورد پذیرش همگان بوده، امام مجتبی علیه السلام برای اثبات امامت خود از این روش استفاده کرده است.

(۳) با بررسی تمام سخنانی که از امام مجتبی علیه السلام نقل شده است، هیچ روایتی را نمی توان یافت که آن حضرت، معاویه را برتر از خود و شایسته حکومت معرفی کرده باشد تا فقدان نصوص امامت را از آن بتوان نتیجه گرفت و واگذاری حکومت به معاویه نیز، به دلیل صلاحیت امت و حفظ خون مسلمانان بوده است و اگر آن حضرت، یاران حقیقی و بابصیرت داشت، به تصریح خود ایشان، بدون درنگ با معاویه مبارزه مسلحانه می کرد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، عزالدین (بی تا)، *اسدالغایة فی معرفة الصحابة*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن بطریق، یحیی بن حسن (۱۴۰۷ق)، *عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الأبرار*، قم: جامعہ مدرسین.
- ابن حنبل، احمد (۱۴۱۶ق)، *المسند*، قاهره: دار الحدیث.
- ابن سعد، محمد بن سعد (بی تا)، *الطبقات الكبرى*، بیروت: دار صادر.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعہ مدرسین، چاپ دوم.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹)، *مناقب آل ابی طالب*، قم: نشر علامه، چاپ اول.
- ابویعلی موصلی، احمد بن علی (بی تا)، *مسند ابی یعلی*، تحقیق حسین سلیم اسد، بی جا: دار المأمون للتراث.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث (۱۴۱۰ق)، *سنن ابی داود*، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱)، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشمی، چاپ اول.
- امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ق)، *الغدیر*، قم: مرکز الغدیر، چاپ اول.
- بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان (۱۳۷۸)، *الانصاف فی النص علی الأئمة الاثنی عشر*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، *صحیح بخاری*، بیروت: دار الفکر.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۸۳)، *سیره پیشوایان*، قم: چاپخانه مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ شانزدهم.
- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳ق)، *سنن ترمذی*، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم.
- حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۴ق)، *تقریب المعارف*، قم: الهادی علیه السلام.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۷۹)، *منهاج الكرامة فی معرفة الامامة*، مشهد: مؤسسه عاشورا، چاپ اول.

- حموی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۸)، *فرائد السمطين*، تصحیح باقر محمودی، بیروت: مؤسسه محمودی، چاپ اول.
- خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، تصحیح عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم: بیدار.
- خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۹ق)، *الهدایة الكبرى*، بیروت: البلاغ.
- خوارزمی، موفق بن احمد (بی تا)، *مقتل الحسین (ع)*، تحقیق و تعلیق محمد سماوی، قم: مکتبه المفید.
- دارمی، عبدالله (بی تا)، *سنن الدارمی*، دمشق: مطبعة الحديث.
- رضائزاد، عزالدین (۱۳۹۲)، «حدیث اثناعشر در اندیشه کلامی ابن شهر آشوب در المناقب»، مجموعه مقالات نخستین کنگره بین المللی علامه ابن شهر آشوب، ساری: شلفین / عصر ماندگار، چاپ اول.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۰ق)، *الشافی فی الامامة*، تحقیق و تعلیق سیدعبدالزهراء حسینی، تهران: مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ دوم.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶)، *الامالی*، تهران: کتابچی، چاپ ششم.
- _____ (۱۳۶۲)، *الخصال*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۵)، *علل الشرايع*، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۸)، *عیون اخبار الرضا (ع)*، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، چاپ اول.
- _____ (۱۳۹۵)، *کمال الدین و تمام النعمة*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)*، تصحیح محسن کوجه باغی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، تصحیح محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، تصحیح مؤسسه بعثت، قم: دار الثقافة، چاپ اول.

- _____ (۱۴۱۱ق)، الغيبة، تصحيح عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، چاپ اول.
- _____ طه حسين (۱۳۳۹)، آيينه اسلام، ترجمه محمد ابراهيم آيتی بيرجندی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۰ق)، الانوار الجلالية، تحقيق علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا، مشهد: مجمع البحوث الاسلامية، چاپ اول.
- _____ قطب الدين راوندی، سعيد بن هبة الله (۱۴۰۹ق)، الخرائج و الجرائح، تصحيح مؤسسه امام هادی عليه السلام، قم، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، چاپ اول.
- _____ قندوزی حنفی، شيخ سليمان (۱۴۱۸ق)، ينابيع المودة، بيروت: مؤسسة اعلمی.
- _____ كلینی، محمد بن يعقوب (۱۴۰۷ق)، الكافي، تحقيق علی اكبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ چهارم.
- _____ مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليه السلام، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ سوم.
- _____ مسلم نيشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). صحيح مسلم، بيروت: دار الفكر.
- _____ مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تصحيح مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم: كنگره شيخ مفید، چاپ اول.
- _____ _____ (۱۴۱۳ق)، الفصول المختارة، تحقيق و تصحيح علی مير شريفی، قم: كنگره شيخ مفید، چاپ اول.
- _____ نعمانی، محمد بن ابراهيم (۱۳۹۷)، الغيبة، تصحيح علی اكبر غفاری، تهران: نشر صدوق، چاپ اول.
- _____ نور، فيصل (۱۴۲۵ق)، الامامة و النص، يمن: دار الصديق.
- _____ يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب (۱۳۸۴)، تاريخ يعقوبی، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی